

عشق و نوازی های مولانا

جلال ستاری



ما جو افسانہ دل میں سر و سر ہوا ہے
تا مقیم دل عشاق جو افسانہ ہو

سنانہ عالیخان خواجہ سب و روز
کون در عشق ہو افسانہ گشتیم

عشق ز باغی و باغیوں و باغیوں چه کاره

فہرست

۳	یادداشت
۵	ربودگی و رستاخیز
۵۸	غار تیدہ عشق
۶۳	عشقی دلالہ صفت و حسن عاریت
۷۲	فرو شدن آفتاب
۱۱۴	عشق زناشوہری و عشق شیفتگی

ربودگی و رستاخیز

دیدار کیمیاکار خداوندگار مولانا جلال‌الدین محمد (۶۰۴-۶۷۲ ه. ق.) با شمس تبریزی، پیر راه‌بین و انقلاب و آشفتگی و تبدل مزاج و تحوّل روحی مولانا پس از آن‌آشنایی، از وقایع شگفت‌روزگار است و به راستی تأثیری کیمیاگرانه داشته است و حتی از کیمیاسازی و کیمیاسنجی به شوق زرکردن مس بیمقدار، شگفت‌تر بوده است، زیرا آنچنانکه مولانا می‌گوید «اگرچه کبار ماضی، علم کیمیا را در اجسام و اجساد به کار بردند و آن عجب نیست، اما کیمیاکاری در عقول و ارواح عجیبست»^۱ و شمس خود می‌گفت: «وجود من کیمیائی است که بر مس ریختن حاجت نیست. پیش مس برابر می‌افتد، همه زر می‌شود. کمال کیمیا چنین باید»^۲.

۱. شمس‌الدین احمد افلاکی، مناقب العارفين، به کوشش تحسین یازجی، از روی چاپ آنقره ۱۹۵۹ میلادی، دنیای کتاب، ۱۳۶۲، ص ۱۴۳.
احمد افلاکی که از اصحاب جلال‌الدین فریدون عارف (متوفی در ۷۱۹) و شمس‌الدین امیر عابد (متوفی در ۷۲۹) (پسران سلطان ولد) است و در ۷۷۰ یا ۷۷۱ درگذشته است، تألیف مناقب را در ۷۱۸ آغاز کرده و در ۷۵۴ به پایان برده است. کلمان هوار (Cl. Huart) شرق‌شناس فرانسوی، مناقب العارفين را به زبان فرانسه ترجمه کرده و در سالهای ۲۲-۱۹۱۸ در پاریس با عنوان Les saints desrviches tourneurs به چاپ رسانده است.

۲. مقالات شمس تبریزی، به تصحیح محمدعلی مؤحد، خوارزمی، ۱۳۶۹، ص ۱۴۸.

مولانا پسر بهاء‌الدین ولد سلطان‌العلما از افاضل و اکابر صوفیان (متوفی در ۶۲۸) که خواص و عوام بدو اقبال داشتند، پیش از آنکه به شمس تبریزی باز خورد،^۱ سالها به ارشاد و وعظ و تذکیر و افتا اشتغال داشت و محدث و فقیه و ادیب و فیلسوف استاد بود «و در چهار مدرسه معتبره مدرسی می‌کرد و اکابر علما در رکابش پیاده می‌رفتند»^۲. اما پس از آنکه دست ارادت در دامن شمس زد «به کلی از تدریس و تعلیم فارغ گشت»^۳، و علم قال و علوم شرعی را وانهاد، چون اعتقاد بست که قال، حجاب حال است و بنابراین، تنها علم حال و علوم باطن، دستگذار طالب و سالک راستین است.

شرح دیدار این دو یار دمساز با یکدیگر (ظاهراً نخست در دمشق و سپس در قونیه به سال ۶۴۲) که به افسانه می‌ماند و خلوت کردن آندو که گویا به چهل روز یا سه ماه کشید، موضوع سخنمان نیست، خاصه که مولوی‌شناسان آن را بارها نقل و تحلیل کرده‌اند. اما نکته‌ی پر معنی از لحاظ ما، عشق‌نوازی‌های مکرر مولانا پس از آن دیدار است، چون چنانکه می‌دانیم مولانا که سالها در حلب و دمشق تحصیل کرده درس خوانده بود و در آغاز حال، شغل و عظمی و افتا و تدریس داشت و در مدرسه به درس فقه و علوم دینی می‌پرداخت و مجلس تذکیر منعقد می‌کرد، پس از آن «صحبت و انقطاع کلی و خلوت» که در آن «برفت از دست و هم شنید آنچه کس ز کس نشنید»، طریقه و روش‌اش را بدل ساخت و «به جای

۱. «شمس در تاریخ ۲۶ جمادی‌الثانی ۶۴۲ به قونیه آمده و پس از شانزده ماه در تاریخ ۲۱ شوال ۶۴۳ از آن شهر رفته و دوباره پس از چندی در ۶۴۴ به قونیه بازگشته و در ۶۴۵ ناپدید شده است». مقالات شمس تبریزی، تصحیح و تعلیق استاد محمدعلی مؤحد، خوارزمی، ۱۳۶۲، ص ۱۹.

۲. مناقب العارفین، ص ۶۱۸، ایضاً نک همانجا، ص ۶۲۶-۶۲۵.

۳. مناقب، ص ۶۲۰.